

# سوبژکتیویسم رئالیستی حداقلی و دشواریهای آن در حوزه قوای ادراکی

□ مسعود امید

عضو هیئت علمی گروه فلسفه، دانشگاه تبریز

## مقدمه

بذر معرفتشناسی رئالیستی در ایران با تألیف کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در فضای فلسفی این دیار کاشته شد. این اثر توانست این بذر را به نهالی مبدل سازد. آنچه در تارک این معرفتشناسی می‌درخشید این عبارت بود که «تا ذهن را نشناسیم نمی‌توانیم فلسفه داشته باشیم»<sup>۱</sup>. عزم این معرفتشناسی، بر فهم ماهیت، ابعاد و حدود معرفت آدمی جزم بود و توانست از طریق تأملات بسیاری که فراهم آورده بود، چارچوبی مدون و منقح را در این شاخه فلسفی از دیدگاه رئالیستی فراهم آورد.

این معرفتشناسی در بطن و متن خود از دیدگاهی سوبژکتیویستی، بمعنایی خاص، نیز برخوردار بود که می‌توان آنرا «سوبژکتیویسم رئالیستی حداقلی» نام نهاد. تمام مساعی معرفتشناسی رئالیستی در اصول فلسفه، متمرکز در این است که چنین دیدگاه سوبژکتیویستی را به اثبات رسانده پاس بدارد. برای این کار این معرفتشناسی، خطوط و مرزهای مشخصی را برای تثبیت این دیدگاه ترسیم نموده است.

این نوشتار در صدد آن است تا پس از بیان و توضیح

۱. طباطبایی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم (سه جلدی)، پاورقی مرتضی مطهری، انتشارات اسلامی، سال، ص

## چکیده

معرفتشناسی رئالیستی که در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» شکل گرفته است، از موضع سوبژکتیویستی خاصی نیز برخوردار است. این موضع را می‌توان «سوبژکتیویسم رئالیستی حداقلی» نامید. این دیدگاه در صدد ترسیم مرزها و خطوطی روشن است تا حدود تصرف فاعل شناسا را مشخص سازد واز دخالت حداکثری و کیفی آن پرهیز نماید.

اما از طرف دیگر این دیدگاه به دعاوی دیگری باور دارد مانند «قوای ادراکی» که لوازم آن، دشواریهایی را ببار می‌آورد و به نظر می‌رسد که در نهایت مانع از استقرار این دیدگاه در موضع دقیق خود باشد.

این نوشتار بیان و شرح این دشواریهاست بر محور «قوای ادراکی».

## کلیدواژگان

ادراک؛	رئالیسم؛
سوبژکتیویسم؛	فاعل شناسا؛
قوای ادراکی؛	معرفت.

**\* سوپژکتیویسم، اصالت دادن به فاعل شناسا و تخصیص جایگاهی ویژه برای آن در فرایند شکلگیری ادراک است. همانگونه که گذشته معرفتشناسی رئالیستی دارای دیدگاهی سوپژکتیویستی است و در این گروه قرار می‌گیرد چرا که آشکارا در دیدگاه خود از پذیرش فعالیت، دخالت و تصرف عالم و فاعل شناسا در امر ادراک سخن می‌گوید.**

در این معرفتشناسی نوعی خاص از اصالت فاعل شناسا مورد نظر است و جایگاه و تعریف ویژه‌ای را برای فاعل شناسا اختصاص داده‌اند.

## ۲. گونه‌های متعدد سوپژکتیویسم

سوپژکتیویسم، مفهومی مشکک است و می‌تواند متصف بشدت و ضعف باشد و از اینرو شامل طیفی از مصادیق است که در آن براساس نوع و مقدار تصرف و تأثیرگذاری فاعل شناسا در امر شناسایی، هر یک از دیدگاهها و مکاتب، جایگاه ویژه خود را می‌یابند. در نقطه آغاز این طیف، رئالیسم قرار دارد و در میانه، شکگرایی و نسبی‌گرایی و در آخر طیف، ایده‌آلیسم جای می‌گیرد.

با این وصف می‌توان گفت که ما با چند گونه سوپژکتیویسم مواجه هستیم: سوپژکتیویسم رئالیستی، شک‌گرایانه، نسبی‌گرایانه و ایده‌آلیستی. برای مثال سوپژکتیویسم شک‌گرایانه نگاه خاصی به مسئله تصرف و دخالت فاعل شناسا در امر شناسایی دارد: «کلیه دانشمندی که بیک عنوان خاص، از ادراکاتی که مصداق خارجی دارند، نفی اطلاق می‌کنند، و به تأثیر و دخالت اعصاب یا مغز و بالاخره ذهن و دستگاه ادراکی در کیفیت [و نه کمیت] ظهور و انکشاف جمیع اشیاء قائلند، خواه ناخواه، جزء شکاکان قرار می‌گیرند.»<sup>۲</sup>

از طرف دیگر هر یک از اقسام سوپژکتیویسم و گونه‌های آن از قبیل رئالیسم، شکگرایی و... می‌توانند اشکال و صور متعددی داشته باشند. برای مثال در مورد گونه شک‌گرایانه باید گفت: «مسلک شک یک شکل و صورت معین ندارد. همواره در طول تاریخ فلسفه با اشکال متنوع ظاهر شده و هر کس از یک راه مخصوص در گرداب شک افتاده است. چنانکه می‌دانیم راهی که مثلاً کانت پیش گرفت با راهی که نسبی‌گرایان با راهی که شکاکان قدیم پیرهونی پیش گرفتند، جدا بود و در عین حال همه یک صف واحد را از لحاظ شکاک بودن تشکیل می‌دهند.»<sup>۳</sup>

یا در مورد گونه رئالیستی باید گفت که «کسانی را که یک نحو واقعیت خارج اثبات می‌کنند، نباید در صف

نوع سوپژکتیویسم این معرفتشناسی با تکیه بر ابعاد دیگر آن معرفتشناسی و آشکار ساختن اضلاعی دیگر از خود آن، برخی دشواریهای بنیادین این نوع سوپژکتیویسم را در حوزه «قوای ادراکی»، که بعنوان یکی از پایه‌ها و بنیادهای نظریه مذکور است، مطرح سازد.

## ۱. چیستی سوپژکتیویسم (Subjectivism)

از جهتی می‌توان سوپژکتیویسم را بطور کلی «پذیرش فعالیت، بازیگری، دخالت، تصرف و تأثیر عالم در معلوم خود یا فاعل شناسا در متعلق شناسایی یا مدرک در مدرک یا ادراک واقعیت» دانست. سوپژکتیویسم، اصالت دادن به فاعل شناسا و تخصیص جایگاهی ویژه برای آن در فرایند شکلگیری ادراک است. همانگونه که گذشته معرفتشناسی رئالیستی دارای دیدگاهی سوپژکتیویستی است و در این گروه قرار می‌گیرد چرا که آشکارا در دیدگاه خود از پذیرش فعالیت، دخالت و تصرف عالم و فاعل شناسا در امر ادراک سخن می‌گوید: «کثرتی که ادراکات بواسطه کثرت مدرکات دارند از جنبه انفعالی ذهن سرچشمه می‌گیرد و اما آنچه مورد بحث و تحقیق این مقاله است کثرتی است که از جنبه فعالیت ذهن ناشی می‌شود و عامل اصلی آن تکثیر خود ذهن است.»<sup>۲</sup> در مسواری چند نیز اصطلاحات «مداخله»، «تصرف» و... درباره فاعل شناسا بکار رفته است: «... اینکه در چه حدودی ذهن بشر قدرت مداخله و قضاوت دارد، نیز تشریح می‌شود.»<sup>۳</sup>

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۱۹۹، ۱۹۱ و ۲۲۱.

۴. همان، ص ۱۱۸.

۵. همان، ص ۱۴۲.

**\* سوپژکتیویسم، مفهومی مشکک**

است و می‌تواند متصف بشدت و ضعف باشد و از اینرو شامل طیفی از مصادیق است که در آن براساس نوع و مقدار تصرف و تأثیرگذاری فاعل شناسا در امر شناسایی، هر یک از دیدگاهها و مکاتب، جایگاه ویژه خود را می‌یابند. در نقطه آغاز این طیف، رئالیسم قرار دارد و در میانه، شکگرایی و نسبی‌گرایی و در آخر طیف، ایده‌آلیسم جای می‌گیرد.

در مجموع، باید گفت تصرف فاعل شناسا و دخالت آن در امر ادراک و متعلق شناسایی یا همان اثر مادی بدن، از هیچیک از طرق: ۱. نظام اعصاب بطور اخص ۲. نظام فیزیولوژیک بدن بطور اعم ۳. ادراکات فطری یا تصورات پیش دانسته و غیر اکتسابی و ۴. تبدیل تغییرات کمی به کیفی در امر ادراک، نمی‌باشد.<sup>۱۱</sup> در واقع آنچه در امر ادراک اتفاق می‌افتد اینست که اولاً نظام اعصاب و فیزیولوژیک بدن در حکم علل اعدادی و زمینه‌ساز برای نفس مجرد (فاعل شناسا) عمل می‌کنند و ثانیاً دستگاه ادراکی ما نه واجد تصورات فطری است و نه اصل تبدیل تغییرات کمی به کیفی بر آن حاکم است.<sup>۱۲</sup> ثالثاً تصرف فاعل شناسا بعنوان نفس مجرد، بطور عمدۀ از ناحیه قوا و استعدادهای اوست یعنی پس از اتصال با واقعیت است که قوای ادراکی و استعدادهای نفسانی شروع به دخالت و تصرف در ماده ادراکی مذکور کرده و ادراک را شکل می‌دهند، آنهم نه تصرف کیفی بلکه کمی:

«بتدریج در اثر فعالیت دستگاه مجهز به قوا و جنبه‌های مختلف است که عالم ذهن تشکیل می‌شود.»<sup>۱۳</sup>  
«مادامیکه قوه مدرکه با واقعیتی اتصال وجودی پیدا نکند،

۶. همان، ص ۵۳ و ۵۴. ۷. همان، ص ۴۱-۴۵.

۸. همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶. ۹. همان، ص ۹۰.

۱۰. همان، ص ۹۰.

۱۱. همان، ص ۲۶، ۷۴، ۷۵، ۸۸، ۹۰، ۹۸، ۲۰۸.

۱۲. همان، ص ۲۸۷.

ایده‌آلیستها قرار داده سופسطی شمرد... چون ارباب این عقاید، جهان با واقعیتی را معتقدند، نمی‌توان آنها را در میان سופسطائیان و تیپ ضد علم نام برد.»<sup>۶</sup>

۳. سوپژکتیویسم رئالیستی (Realistic Subjectivism)  
مدعای گونه رئالیستی سوپژکتیویسم در دو حوزه قابل طرح است:

الف. در حوزه وجودشناسی: پذیرش اصل واقعیت و هستی خود و خارج از خود.<sup>۷</sup>

ب. در حوزه معرفتشناسی: پذیرش اینکه «حقیقی بودن و مطابق با واقع بودن ادراکات انسان (فی الجملة) بدیهی است. یعنی اینکه همه معلومات بشر (علیرغم ادعای ایده‌آلیستها) صددرصد خطا و موهوم نیست.»<sup>۸</sup>

۴. سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی (Minimal Realistic Subjectivism)

مراد از وصف «حداقلی» در سوپژکتیویسم رئالیستی اینست که فاعل شناسایی در امر ادراک و شناسایی حداقل تصرف را به عمل می‌آورد، بگونه‌ای که معلوم و مدرک آن دچار تحول ماهوی و کیفی نشود و گسستی ماهوی میان عالم و متعلق آن و اشیاء مدرک رخ ندهد.

فرمولی که این میزان حداقلی را نشان می‌دهد بدینصورت است: «معلوم را (الف) و جزء مغزی را (ب) و اثر مادی مفروض را (ک) و صورت علمیه را (ج) فرض می‌کنیم. فرمول مزبور وقتی می‌تواند درست بوده باشد که (ج = ک) اثبات شود وگرنه ارزشی نخواهد داشت.»<sup>۹</sup>

فرمولی که این دیدگاه از آن پرهیز دارد از این قرار است: «اگر معلوم را که جزئی از واقعیت خارج است (الف) فرض کنیم و جزئی از مغز را که از تأثیر معلوم متأثر است (ب) فرض کنیم اثر، که فکر و ادراک می‌باشد با (الف) + (ب) مساوی بوده و هیچگاه مساوی (الف) تنها و یا مساوی (ب) تنها نخواهد بود.»<sup>۱۰</sup>

از نظر سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی، فاعل شناسا و عالم، عیناً با همان اثری سروکار دارد که در بدن نقش بسته است. کار نفس بعنوان فاعل شناسا صورت‌برداری دقیق و بیشائبه از همان اثری است که در دستگاه مغز و اعصاب نقش بسته است و درک آن، بدون آنکه تأثیری کیفی از ناحیه بدن یا نفس، بر آن اثر مادی یا صورت علمی، وارد گردد.

داخل معده شود آنگاه باید معده و اعضاء دیگر هاضمه شیره‌هایی از خود ضمیمه کنند تا خوراکیها غذا شود. پس خوراکیها بمنزله احساساتند و شیره‌ها حکم زمان و مکان (که بعقیده کانت این دو غیرعینی و از مفهومات قبلی ذهن می‌باشند) را دارند. مادیین نیز عین همین تشبیه کانت را تکرار می‌کنند تنها اختلاف نظر در نوع شیره‌هایی است که ذهن از خود ضمیمه می‌کند. بعقیده کانت آن شیره‌ها عبارت از مفهومیهای قبلی ذهن و بعقیده مادیین عبارت است از نوع تأثیر مخصوص سلسله عصبی. بنابراین، چه امتیازی در بین است که ما کانت را شکاک و ایده‌آلیست و مادیین را رئالیست بدانیم؟<sup>۱۶</sup>

### ۵. دشواریهای فراروی سوپژکتیویسم رئالیستی حدافلی

در نظریه سوپژکتیویسم رئالیستی حدافلی با دشواریهایی چند مواجه هستیم، بخشی از این دشواریها و کاستیها و ضعفها را می‌توان ذیل عنوان کلی «قوای ادراکی» بیان داشت.

دشواریهای ناشی از مسئله «قوای ادراکی»

قوای ادراکی، استعدادها و قابلیت‌هایی در نفس - قابلیت‌ها و استعداد‌های نفسانی - هستند که پیدایش شکلگیری و تحول ادراک با توجه به آنها صورت می‌پذیرد و محقق می‌گردد. تعدد و تنوع این قوای نفسانی زیاد است. برخی از این تواناییهای نفسانی از این قبیلند: ۱. قابلیت تهیه صور جزئی ۲. نگاهداری ۳. یادآوری ۴. تجرید ۵. تعمیم ۶. مقایسه ۷. تجزیه ۸. ترکیب ۹. حکم ۱۰. استدلال ۱۱. تکثیر ادراکات ۱۲. اعتبارسازی ۱۳. انتزاع ۱۴. عدم الحمل ۱۵. تبدیل علم حضوری به حصولی ۱۶. تشکیل نسبت‌های حقیقی و اضطراری ۱۷. قابلیت نگاه استقلالی به روابط و نسب و اضافات و ...<sup>۱۷</sup>

این قوا مجموعه قابلیت‌ها و استعداد‌هایی هستند که معطوف و متوجه به معلومات و ادراکات می‌باشند و مجموعه فعالیتها و دخالتها، تصرفات و تأثیراتی هستند که در مورد ادراکات انجام می‌گیرند. براساس تنوع قوای

نمی‌تواند تصویری از آن بسازد و فعالیتی که ذهن از خود نشان می‌دهد عبارت است از انواع تصرفاتی که در آن تصویرات می‌نماید از قبیل حکم و تجرید و تعمیم تجزیه و ترکیب و انتزاع.<sup>۱۴</sup>

براین اساس، نخست قوه خیال با واقعیتی اتصال برقرار می‌کند و از آن واقعیت عکس برداری می‌نماید و صورتی تهیه می‌کند و آنگاه به قوه حافظه سپرده و تصرفات دیگری صورت می‌گیرد.<sup>۱۵</sup>

اگر بخواهیم این دیدگاه سوپژکتیویسم را در قالب مثال و مدلی نشان دهیم شاید بتوان چنین گفت که: آب در منبع آب شهری بعنوان معلوم (الف) است و لوله کشی شهری و خانگی در حکم مغز و اعصاب و قوای نفسانی است و آب در شیر آب خانگی بمنزله اثر مادی (ک) و آبی که از شیر آب خانگی به دست می‌آید بعنوان صورت علمی و ادراکی (ج) است. در این مدل، سیستم لوله کشی آب و شیر آب، تأثیری کیفی و حداکثری بر هویت آب ندارد و تأثیر آن حدافلی است و سبب تحول بنیادی و ماهوی در آب نمی‌شود. تغییرات در حد تغییرات ظاهری و سطحی از قبیل مقدار، رنگ، شکل، املاح و ... است نه آنکه فرمول آب را از حالت  $H_2O$  خارج سازند. از طرف دیگر مدلی که این دیدگاه آنرا تصرف حدافلی نمی‌داند و آنرا فراتر می‌انگارد، الگوی «غذا و معده» است که بنظر ایشان درباره کانت و ماتریالیستها صدق می‌کند: «معلوم را تشبیه می‌کنیم به مواد غذایی که باید به بدن برسد و بدل ما یتحلل شود. برای این مقصود باید مواد خوراکی از خارج،

**\* مراد از وصف «حدافلی» در سوپژکتیویسم رئالیستی اینستکه فاعل شناسایی در امر ادراک و شناسایی حدافل تصرف را به عمل می‌آورد، بگونه‌ای که معلوم و مدرک آن دچار تحول ماهوی و کیفی نشود و گسستی ماهوی میان عالم و متعلق آن و اشیاء مدرک رخ ندهد.**

۱۴. همان، ص ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۸۷.

۱۵. همان، ص ۲۰۰. ۱۶. همان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۱۷. همان، ص ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۷۰، ۲۸۶.

کتاب معرفتشناختی رئالیستی گشوده گردد و موارد و عناصر مؤثر و مداخله‌گر در امر ادراک و شناسایی، بر اساس ملاکهایی از این قبیل دسته‌بندی و آنگاه بررسی گردند: تقسیم موارد و عناصر دخالت‌کننده: ادراکی و غیرادراکی، نفسانی و جسمانی، طبیعی و فراطبیعی، فردی و اجتماعی، پیش‌داشته (غیراکتسابی و فطری) و پس‌داشته (غیر فطری) و ...

ادراکی، ما با کارکردهای متعدد و متنوعی نیز روبرو هستیم. اما وجه جامع در نگاه کارکردی به این قوا اینستکه این قوا مبدأ و سامان‌دهنده یک سلسله عملیات و افعال نفسانی در حوزه ادراکات بوده و زمینه انواع فعالیتها از قبیل شکلگیری، تحول و... ادراک را فراهم می‌آورند. برخی از دشواریهایی که درباره قوای ادراکی به نظر می‌رسد از این قبیل است:

۱. اساساً اصل کلی یا کبریای قیاس سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی در مورد فاعل شناسا اینستکه: نظریاتی که در مورد فاعل شناسا از طرف معرفتشناسان عرضه می‌شود باید واجد چنان تفسیر و تحلیل از حدود تصرف و دخالت آن باشند که به قلب و تغییر ساختاری معلومات حاصل برای مدرک، منتهی نگردد.

لازمه اصل فوق آنستکه ما باید اضلاع و ابعاد متعدد فاعل شناسا - مفروض یا موجود - را مورد بررسی و تأمل قرار دهیم تا این حقیقت آشکار گردد که آیا هر یک از این جنبه‌ها - اعم از آنکه واقعاً در وجود آدمی باشد یا آنکه در یک نظریه معرفت‌شناسانه مطرح شده باشد - چه حدی از تصرف را در امر شناسایی مطرح می‌سازند؟

بر این اساس تا موارد مؤثر در امر شناسایی از جهت تصرف و دخالت آنها و مقدار و نوع این دخالت و تأثیر و تعداد دقیق آنها، در یک نظام معرفتشناختی مشخص نشود، بحث سوپژکتیویسم ما ناتمام است. حال پرسش اینستکه آیا در سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی، تمام موارد و مصادیق دخالت و تصرف و تأثیر در امر شناسایی و نوع و مقدار آنها مورد توجه و عنایت و آنگاه تحلیل و تأمل کافی قرار گرفته است؟ آیا همان مقدار که برای مثال در مورد فطریات ادراکی تحقیق و تأمل شده است، در موارد دیگر نیز تحقیق شده است؟

در پاسخ باید گفت که در عین حال که در مواردی چند این تحقیق صورت گرفته است اما بدو دلیل این تأملات، ناکافی بوده می‌تواند در وصول به مطلوب معرفتی و دیدگاه مورد نظر، آسیب‌بنیادی وارد سازد:

الف. بخش و فصل خاصی برای بحث در عناصر و موارد دخالت‌کننده و متصرف (موجود و ممکن) در امر ادراک، گشوده نشده است. برای مثال باید چنین فصلی در

**\* در واقع آنچه در امر ادراک اتفاق می‌افتد اینستکه اولاً نظام اعصاب و فیزیولوژیک بدن در حکم علل اعدادی و زمینه‌ساز برای نفس مجرد (فاعل شناسا) عمل می‌کنند و ثانیاً دستگاه ادراکی ما نه واجد تصورات فطری است و نه اصل تبدیل تغییرات کمی به کیفی بر آن حاکم است.**

ب. غفلت از عناصر دخالت‌کننده و متصرف در امر ادراک، که در متون و آثار خود ایشان آمده است. عناصری در متون معرفت‌شناختی این دیدگاه مطرح شده‌اند که هرگز بطور جدی، عمیق و بنیادی مورد پرسش قرار نگرفته‌اند و از حدود تصرف و نوع دخالت آنها بجد سؤال نشده است مانند «قوای ادراکی» و ...

۲. عدم توجه و اهتمام به احصای دقیق قوای ادراکی.  
 ۳. عدم تفکیک انواع قوا از جهت شدت و ضعف تأثیر در ادراکات. برای مثال آیا تأثیر قوه تجزیه در امر ادراک بهمان اندازه و شدت تأثیری است که در قوه حکم وجود دارد؟ آیا بطور کلی نقش قوا از جهت مقدار و نوع و شدت و شکل دادن و تحول بخشی به ادراکات، یکسان است؟ اگر پاسخ منفی است پس چرا چنین تفکیکی به چشم نمی‌خورد؟

۴. حتی اگر نظر این دیدگاه سوپژکتیویستی را درباره نوع و مقدار تصرف قوای ادراکی در امر شناسایی، چنانکه

قبلاً گذشت، بپذیریم، باید به این نکته توجه داشته باشیم که اولاً این نظریه بسیار کلی و مبهم است و از طریق یک ادعا و یک تمثیل کلی، بدون ذکر جزئیات، بیان شده است؛ ثانیاً صرف نظر از ابهام در ادعا، این ادعا نیازمند توضیح کافی مبادی و مقدمات و پایه‌هایی است که منجر به این نتیجه‌گیری شده است. بیان دیگر بر اساس چه مبادی وجودشناختی، روانشناختی، معرفتشناختی، فیزیولوژیک و ... درباره قوا، می‌توان به این نتیجه اذعان داشت؟ در آثار مربوط به این دیدگاه این مباحث مطرح نشده‌اند.

یک آشکار گردد. با آشکار شدن جنبه اصالت قوای ادراکی، باید برای نقش آنها در امر شناسایی جایگاه دیگری تدارک دید، چرا که تا حال فقط بر جنبه آلی آنها تأکید شده و نقش معرفتی آنها تنها با همین لحاظ، تعریف شده بود.

۷. آیا قوای ادراکی و استعداد های نفسانی انسان که امر شناسایی را برای انسان ممکن می‌سازند، جهت دارند یا بیجهتند، بشرط شیء هستند یا بشرط لا؟ یعنی نسبت به انجام یا عدم انجام فعالیت‌های خاص در رابطه با ادراکات، نشانه‌گیری شده‌اند یا نه؟

**\* اگر بخواهیم این دیدگاه سوبژکتیویسم را در قالب مثال و مدلی نشان دهیم شاید بتوان چنین گفت که: آب در منبع آب شهری بعنوان معلوم (الف) است و لوله‌کشی شهری و خانگی در حکم مغز و اعصاب و قوای نفسانی است و آب در شیر آب خانگی بمنزله اثر مادی (ک) و آبی که از شیر آب خانگی به دست می‌آید بعنوان صورت علمی و ادراکی (ج) است.**

سوبژکتیویسم رئالیستی حداقلی، معتقد به جهت‌داری این قواست چرا که برای مثال قوه انتزاع را غیر از قوه استدلال و آنرا غیر از قوه حکم و اعتبارسازی و... می‌داند. هر یک از قوا در این حالت دارای کارکرد خاص و در جهت فعالیت خاصی هستند.

بر این اساس آیا این پرسش به ذهن نمی‌رسد که انسان از طریق قوای خود، فاعلی شناساست که در جهت یا جهات خاصی قالبیندی شده است؟ و انسان معلومات و متعلقات شناسایی را در چارچوب‌های تعریف شده‌ای شکل می‌دهد؟ انسان بدون جهت و خنثی به سراغ واقعیت نمی‌آید بلکه با سرمایه خاصی در دستگاه ادراکی خود که کاملاً جهت‌دار و سویمند است، به واقعیت روی می‌کند. و اگر چنین است آیا می‌توان از تصرف و دخالت فاعل شناسا، تصویری ساده و سطحی داشت؟ به نظر می‌رسد که چنین نگاهی به قوا، مسئله نوع دخالت فاعل شناسا را دچار تجدید نظر خواهد ساخت.

۸. از مسائلی که باز می‌توان از جمله غفلت‌های این

۵. سوبژکتیویسم رئالیستی حداقلی در مورد قوای ادراکی از میان سه دسته ممکن از مباحث مربوط به آنها یعنی وجودشناسی قوای ادراکی (نحوه وجود قوا، رابطه وجودی قوا و نفس و ...) و روانشناسی قوای ادراکی (کارکرد هر یک از قوا، تعداد قوا، تفاوت قوا با هم و ...) و معرفتشناسی قوا (نوع و مقدار تأثیر قوا در امر شناسایی از جهت واقعتمایی و ...)، بطور عمده و اساسی، توجه خود را معطوف به دو جنبه وجودشناسی و روانشناسی قوا - آنها بطور ناکافی - نموده است. در حالیکه در بحث از سسوبژکتیویسم، مهمترین جنبه بحث در قوا و سرنوشت‌سازترین آن، بُعد معرفتشناختی بحث در قواست.

۶. توجه به جنبه آلی و ابزاری محض قوای ادراکی و غفلت از جنبه اصالت و استقلال آنها. جنبه اصالت قوا هنگامی بیشتر رخ می‌نماید که اولاً با قوای دیگر مقایسه شود و ثانیاً کارکرد و محصول هر یک از قوا و تفاوت آنها با همدیگر، لحاظ گردد تا از طریق ایندو، تعیین خاص هر

دیدگاه بر شمرد عدم اشاره به اندراج قوا و استعدادهای انسانی در ذیل فطریات است. در این دیدگاه عمده مصادیقی که برای فطریات بر شمرده شده است از این قرار است. الف. ادراکاتی که همه اذهان در آنها یکسان هستند ب. ادراکاتی که بالقوه در ذهن همه کس موجود است نه بالفعل، بر اساس علم حضوری ج. قضایایی که برهانشان همواره همراه آنهاست د. ادراکات و تصوراتی که خاصیت ذاتی عقل است.<sup>۱۸</sup>

همانگونه که ملاحظه می شود، تطور از فطریات تنها بر محور «ادراکات و معلومات» دور می زند و از این میان آنچه به نظر ایشان در بحث سوپژکتیویسم بسیار مهم است معنای چهارم (د) است که در نهایت معرفتشناسی را بسوی شکاکیت و ایده آلیسم سوق می دهد. غافل از آنکه انحصار فطریات به این اقسام و غفلت از عناصر و موارد غیراکتسابی و پیش داشته دیگر که از سنخ ادراک و معلومات نبوده در عین حال در مسئله شناسایی بسیار با اهمیت و کلیدی هستند، می تواند تأثیرات سرنوشت سازی در بحث نوع سوپژکتیویسم برجا بگذارد. مسئله قوا و استعدادهای ادراکی از این قبیل است. جا داشت که این عناصر مهم و مؤثر در امر ادراک در ذیل مبحث فطریات مورد تأمل قرار گیرد و شأن معرفتشناختی آنها آشکار گردد. این نکته را نیز باید افزود که حتی هنگامیکه این تفتن برای برخی حاصل شده است که این استعدادها و قوا... فطریند، توجه لازم برای پیگیری و تعمیق این مدعا صورت نگرفته است.<sup>۱۹</sup>

خلاصه در این دیدگاه پرسش از فطریات و نقش منفی آنها در امر ادراک و در سوپژکتیویسم، تنها در حوزه محتوای ذهن و ذهنیات (تصورات و تصدیقات) مطرح شده است در حالیکه این پرسش صرفاً معطوف به ذهن یا ذهنیات نیست و می تواند درباره استعدادها و بالقوگی های دستگاه ادراکی و فاعل شناسا که معطوف به ادراکات و محتوای ذهن است، مطرح گردد. اینکه ما در آغاز، ذهن نداریم ناقض این نیست که استعداد یا استعدادهایی برای تشکیل ذهن در نفس وجود دارد. مانند وقتی که به بذر درختی اشاره کرده و بگویم در این حالت اصلاً درختی نیست، این امر مسلم است، ولی استعداد

• اساساً اصل کلی یا کبرای قیاس سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی در مورد فاعل شناسا اینستکه: نظریاتی که در مورد فاعل شناسا از طرف معرفتشناسان عرضه می شود باید واجد چنان تفسیر و تحلیل از حدود تصرف و دخالت آن باشند که به قلب و تغییر ساختاری معلومات حاصل برای مدرک، منتهی نگردد.

درخت شدن و استعدادهای معینی در این بذر وجود دارد که منجر به تحقق درختی معین می گردد.

۹. با توجه به اینکه کانت نیز در نهایت از «قوه» حس و «قوه» فاهمه و مقولات مربوط به آن سخن می گوید، بدین معنا که از نظر کانت انسان از یک سلسله قابلیتها و توانایی ها یا بیان دیگر کارکردهای معین معطوف به صور ادراکی حاصل از شهود حسی یا بالقوگیهای جهتدار، برخوردار است که بر اثر ارتباط دستگاه ادراکی، با خارج فعال می شوند و به فعالیت می رسند، چه تفاوت اساسی میان دیدگاه سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی، درباره قوای ادراکی، با کانت می تواند وجود داشته باشد؟ بیان دیگر این دیدگاه، کانت را بدلیل باور به مقولات پیشین و فطری در انسان در گروه شکریان قرار می دهد و سوپژکتیویسم وی را شکاکانه می داند و از طرف دیگر در دیدگاه خود از عناصری از قبیل قوای ادراکی فطری برخوردار است، که شباهت ساختاری و بنیادی با نظر کانت درباره مقولات دارد. حال ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا شما نیز دچار همان دشواریهای کانت نخواهید بود؟ تفاوت اساسی سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی با کانت در چه چیزی خواهد بود؟

۱۸. همان، ص ۴۵، ۴۶، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴.

۱۹. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، ج ۳، حکمت سال ۶۶، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۱۰. یکی از دشواریهایی که در مسئله تصرف و تأثیر قوا در امر شناسایی وجود دارد مسئله بررسی میزان این تأثیر، با در نظر گرفتن ابعاد پیچیده این مسئله است. برای مثال ما با پرسشهایی از این قبیل مواجه هستیم: آیا چیزی بنام تداخل قوا وجود دارد؟ در باب رابطه تداخل قوا با فعالیت‌های دیگر نفس و بدن چه باید گفت؟ آیا کار قوا خودکار و خودبسته است یا اراده فاعل شناسا در آن دخیل است؟ آیا قوا در یک نگاه تحلیلی، با هم در تناسب هستند؟ آیا امکان شدت و ضعف در کار قوا وجود دارد؟ این شدت و ضعف - بشرط وجود - ناشی از چیست؟ آیا نظام قوا مکانیکی است یا ارگانیکی؟ به چه دلیل؟ قوای ادراکی برای چه حدی از کارکرد طراحی شده‌اند و حدود و دامنه فعالیت آنها چقدر است؟ این حدود را از کجا و چگونه می‌توان تشخیص داد؟ و ...

۱۱. با توجه به اینکه کار قوا به ظهور رساندن، شکل دادن و بنوعی متحول ساختن ادراک است، این پرسش پیش می‌آید که چگونه می‌توان مرز دقیقی میان تصرف کمی یا کیفی قوا تشخیص داده و آنرا ترسیم کرد؟ ملاک این مرزبندی و ضابطه آن چیست؟

• اینکه ما در آغاز، ذهن نداریم ناقص این نیست که استعداد یا استعدادهایی برای تشکیل ذهن در نفس وجود دارد. مانند وقتی که به بذر درختی اشاره کرده و بگوییم در این حالت اصلاً درختی نیست، این امر مسلم است، ولی استعداد درخت شدن و استعدادهای معینی در این بذر وجود دارد که منجر به تحقق درختی معین می‌گردد.

۱۲. قوای ادراکی انسان «مجموعه فرایندها» هستند و ادراکات انسان «مجموعه فرآورده‌ها». انسان با علم حضوری خود می‌تواند فرآورده‌ها - یعنی ادراکات - خود را نزد خود حاضر ببیند و در این مقام، نوعی اشراف از طریق علم حضوری حاصل است. اما دانش حضوری انسان نسبت به قوا چقدر است؟ این پرسش را می‌توان در دو مقام مطرح ساخت:

الف. علم حضوری به خود قوا از جهت اینکه واقعیاتی از واقعیات نفس است. ب. از جهت کارکرد قوا. الف. بنظر می‌رسد که تا قوا فعالیت از خود بروز نداده‌اند، علم حضوری به وجود آنها منتفی است چون در این حالت دارای شأن استعدادی هستند و متعلق علم حضوری قرار نمی‌گیرند. در واقع پس از فعالیت و عمل است که این استعدادها برای ما ظهور می‌یابند و ما می‌فهمیم که قوه خاصی را داریم. بنابراین علم به قوا، بمعنایی، پسینی است نه پیشینی، حتی در علم حضوری. در علم حضوری نیز، بیشتر از طریق غیریت قوا با هم است که می‌فهمیم قوه الف غیر از قوه ب است.

ب. دانش حضوری ما از «نحوه» کارکرد و «چگونگی» فعالیت قوای ادراکی، اکثراً تهی است. ما اکثراً نمی‌دانیم نفس چگونه و با چه گامهایی این فعالیتها را انجام می‌دهد. برای مثال استدلال چگونه صورت می‌گیرد؟ ممکن است گفته شود که صغری و کبری چیدن همان استدلال است ولی سخن بر سر اینست که نفس چگونه همین صغری و کبری چیدن را انجام می‌دهد. مکانیزم درونی نفس، و نه آثار آن، در فرایند استدلال، انتزاع، حکم و ... چگونه است؟

دانش انسان برای درک کارکرد قوای نفس از نوع حصولی است. بدین بیان که معرفتشناسان براساس نشانه‌هایی در یافته‌های درونی و آثار بیرونی در فاعل شناسا، تفسیرها و تحلیلهایی را انجام می‌دهند و از طریق این نشانه‌ها عملکرد قوای ادراکی را بطور کلی آشکار می‌کنند. اما بواقع باید گفت که کارکرد این قوا - حداقل بنحو قضیه جزئی - برای انسان، بنحو دقیق، آشکار نیست. انسان و فاعل شناسا درگیر عملیاتی است که پله‌ها و گامهای آن دقیقاً و موبه‌مو برای او روشن نیستند.



حال پس از تمهید این مقدمه این پرسش قابل طرح است که آیا با این دانش کم از چگونگی کارکرد قوای ادراکی - که پایه اصلی و مبنای دیدگاه سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی است - چگونه می‌توان خطوط و مرزهایی دقیق را در میزان و مقدار و نوع تصرف فاعل شناسا در روند ادراک ترسیم کرد و مرزهای میان تصرف حداقلی، فراحداقلی و حداکثری یا کمی و کیفی را مشخص ساخت؟

۱۳. پرسش اساسی دیگری که می‌تواند در سرنوشت بحث سوپژکتیویسم مؤثر باشد این است که آیا قوای ادراکی، تنها در حوزه علم حصولی قابل طرح است و شامل علم حضوری نمی‌شود؟

اگر علم حضوری و یافت درونی را نیز قوه‌ای از قوای ادراکی بدانیم که فاعل شناسا از آن برخوردار است، چه لوازمی خواهد داشت؟ رابطه قوه علم حضوری با حصولی چگونه خواهد بود؟ آیا در طول همنند یا در عرض هم؟ آیا میان این دو دسته از قوا، تأثیر و تأثر و تداخل و... وجود دارد یا کاملاً مستقل از هم هستند؟ آیا در پدیده ادراک، هر دو دسته از قوا شرکت می‌کنند یا یک دسته از آنها؟ و...

نکته: ابن‌سینا در اشارات درباره یافت درونی که در حوزه علم حضوری قرار می‌گیرد، اصطلاح «قوه» را بکار برده است. پس از آنکه شرط انسان معلق در فضا را توضیح می‌دهد، می‌پرسد: «...أتوری المدرك منك أحد مشاعرك، أم عقلك، وقوة غير مشاعرك وما يناسبها؟ فإن كان عقلك، قوه غير مشاعرك، بها تدرك، أفبوسط تدرك أم بغير وسط؟... فبقي أن تدرك ذاتك من غير افتقار إلى قوه أخرى وإلى وسط...»<sup>۲۰</sup>

۱۴. بر اثر فقدان نگاه معرفتشناختی به قوای ادراکی، اهمیت و جایگاه مؤثر آنها در امر شناسایی نادیده گرفته می‌شود. براساس یک منظر معرفتشناختی می‌توان پرسشهایی را طراحی کرد تا موضع و مقام قوای ادراکی در بحث سوپژکتیویسم آشکارتر گردد، پرسشهایی که در سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی مورد غفلت قرار گرفته‌اند. برخی از این پرسشها از این قبیل است:

وضعیت ادراک ما از «خود» و «اشیاء بیرون از خود» در

صورتیکه حالات و شقوق زیر تحقق می‌یافت، چگونه بود؟

الف. برخی از قوای ادراکی حذف می‌شدند و از بین می‌رفتند؟

ب. پاره‌ای دیگر از قوای ادراکی، علاوه بر این قوای موجود، اضافه می‌شدند؟

ج. برخی از قوای ادراکی تغییر ماهیت می‌دادند و بگونه دیگری می‌شدند؟

ه. اگر انسانها با قوا و استعدادهای ادراکی دیگری خلق می‌شدند؟

### \* قوای ادراکی انسان «مجموعه

فرایندها» هستند و ادراکات انسان

«مجموعه فراورده‌ها». انسان با علم

حضوری خود می‌تواند فراورده‌ها -

یعنی ادراکات - خود را نزد خود

حاضر ببیند و در این مقام، نوعی

اشراف از طریق علم حضوری

حاصل است. اما دانش حضوری

انسان نسبت به قوا چقدر است؟



۱۵. این امکان همواره وجود دارد که قوای ادراکی جدیدی کشف شوند و مهمان جدیدی از قوا از راه برسد، یعنی ما می‌توانیم در علم‌النفوس خود مواردی جدید از قوا را کشف نماییم، مانند آنچه در مقاله ششم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم رخ می‌دهد و یکی از فعالیت‌های ذهن و قوای دستگاه ادراکی بنام «اعتبارسازی» کشف می‌گردد و مسئله اعتبارسازی از سطح یک بحث زبانشناختی به یک مبحث ذهن‌شناختی ارتقا می‌یابد. خلاصه، اعتبارسازی بعنوان یک عمل و قوه دستگاه ادراکی، آشکار می‌گردد. سوپژکتیویسم رئالیستی حداقلی امکان چنین رویدادهایی را می‌پذیرد و خود اساساً در نظام خویش از آن بهره می‌برد.

۲۰. نصیرالدین طوسی، فخرالدین رازی، شرحی الاشارات، ج ۱، نشرات المرعشی، سال ۱۴۰۳، ص ۱۲۳.

اما اگر از جهت دیگری به این مسئله توجه شود، ما با پرسشی معرفتشناختی مواجه هستیم و آن اینکه آیا اولاً امکان ظهور این قوا و کشف آنها تا چه حدی ادامه خواهد داشت و ثانیاً تأثیر اکتشافات بعدی در معلومات قبلی چه خواهد بود؟ اگر حداقل، برخی از قوایی که بعداً کشف می‌شوند تأثیر مهم و حیاتی در کارکرد قوای سابق داشته باشند، تکلیف حقایق و معارف سابق ما چه خواهد شد و ارزش واقع‌نمایی و حقیقی بودن آن تا چه حدی قابل پذیرش خواهد بود؟

**\* کشف قوه اعتبارسازی و ویژگیهای آن توسط ذهن سبب آن شد که تکان شدیدی بر معلومات سابق ما وارد آید و حتی واقع‌نمایی بسیاری از استدلالها و داوریها و معلومات ما زیر سؤال برود، چرا که آنها محصول خلط اعتباریات و حقایق بوده‌اند.**

برای مثال کشف قوه اعتبارسازی و ویژگیهای آن توسط ذهن سبب آن شد که تکان شدیدی بر معلومات سابق ما وارد آید و حتی واقع‌نمایی بسیاری از استدلالها و داوریها و معلومات ما زیر سؤال برود، چرا که آنها محصول خلط اعتباریات و حقایق بوده‌اند:

«تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری بسیار لازم و ضروری و عدم تفکیک آنها از یکدیگر بسیار مضر و خطرناک است و همین عدم تفکیک است که بسیاری از دانشمندان را از پای در آورده است که بعضی اعتباریات را به حقایق قیاس کرده و با روشهای عقلانی مخصوص حقایق، در اعتباریات سیر کرده‌اند و بعضی برعکس نتیجه مطالعات خود درباره اعتباریات را درباره حقایق تعمیم داده‌اند و حقایق را مانند اعتباریات مفاهیمی نسبی و متغیر و تابع احتیاجات طبیعی پنداشته‌اند».<sup>۲۱</sup> درباره بیسابقه بودن و جدید بودن چنین دیدگاهی نیز گفته شده است:

«در مقاله ششم با طرز بیسابقه‌ای به نقادی دستگاه ادراکی و تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات

اعتباری پرداخته شده است. در این مقاله هویت و موقعیت ادراکات اعتباری نشان داده می‌شود و فلسفه از آمیزش با آنها برکنار داشته می‌شود و همین آمیزش نابجاست که بسیاری از فلاسفه را از پا درآورده است».<sup>۲۲</sup> اساساً برخورد و تفسیر سوپژکتیویسم رئالیستی از دستگاه ادراکی فاعل شناسا و قوای آن را، با توجه به موارد فوق‌الذکر، می‌توان چنین تحلیل کرد: قوای دستگاه فاعل شناسا، در مقام ثبوت، دچار تحول نیستند و در مورد تعداد، ماهیت و میزان تصرف آنها فی الواقع، تحولی رخ نمی‌دهد. این قوا چارچوبی ثابت هستند که از آغاز حیات آدمی تا پایان با او همراهند. اما از طرف دیگر در مقام اثبات و شناسایی این قوا - از جهت تعداد، میزان تصرف و... - می‌توان به تحول قایل شد. بدین معنا که در طی تاریخ و در سایه تأملات و پژوهشهای فلاسفه و محققان، تعداد بیشتری از این قوا و کارکردها و... آنها آشکار می‌گردد و همین، سبب تحول در سپهر شناسایی و فضای علمی و مجموعه معلومات ما خواهد شد.

حال، اگر ما براساس همین دیدگاه تحول اثباتی در شناسایی - و نه ثبوتی - به تأمل پردازیم، می‌توانیم این نتیجه را بگیریم که آنچه فاعل شناسا تا حال از طریق قوای ادراکی خود مورد شناسایی قرار داده است، ممکن است مشوب به خلطها و مغالطه‌های اساسی باشد. چرا که هر لحظه امکان کشف و شناسایی قوای بنیادی که مغفول بوده و عدم درک آن، سبب خلطها و خلأها خواهد بود، وجود دارد.

۱۶. آیا مقدار و حدود تصرف قوای ادراکی در امر شناسایی آزمون‌پذیر است؟ این آزمون با چه روشی صورت می‌گیرد: تجربی، عقلی یا شهودی؟ آیا در حین آزمون، از خود قوای ادراکی سود نمی‌بریم و این بمعنای آن نیست که اولاً گریز و گزیری از قوای ادراکی نداریم و ثانیاً نقطه‌ای ارشمیدسی خارج از قوا وجود ندارد که بتوان از آنجا به مقدار تصرف و... قوا نگریست.

\* \* \*

۲۱. اصول فلسفه، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲۲. همان، ص ۱۲، مقدمه.